

درس ششم

متن عربی

و أما نصوص وجوب الإحتياط

١- المرسل عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «من اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه»^١.

وفيه: أنه لا يدل على وجوب الإحتياط، بل على رجحانه لا أكثر.

٢- قول أمير المؤمنين عليه السلام لكميل: «يا كميل أخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت»^٢.

و أنه بقرينة التقييد بالمشيئة، لا ظهور في الوجوب، بل مفاده أن أمر الدين مهم، و أن أى مرتبة من الإحتياط إتجاهه هي حسنة.

٣- ما عن أبي عبد الله عليه السلام: «أورع الناس من وقف عند الشبهة»^٣.

و فيه: أنه لا يدل على الوجوب إذ لا دليل على وجوب الأورعية.

٤- خبر حمزة بن طيار: «أنه عرض على أبي عبد الله عليه السلام بعض خطب أبيه حتى إذا بلغ موضعاً منها قال له: كف و اسكت. ثم قال ابو عبدالله عليه السلام: لا يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون الا الكف عنه و التثيت و الرد إلى أئمة الهدى...»^٤.

و فيه: أن غاية ما يدل لزوم الكف قبل الفحص، بينما المدعى هو البراءة بعد الفحص، لما سيأتى من اشتراط البراءة بالفحص.

٥- رواية الزهرى عن أبي جعفر عليه السلام: «الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام فى الهلكة»^٥. بتقريب أنها تدل على وجود هلكة فى اقتحام الشبهة، و لازم ذلك تنجز التكليف الواقعى المشكوك و عدم كونه مؤمناً عنه، و هو عبارة أخرى وجوب الإحتياط.

و فيه: أن الاستدلال بها يتوقف يرد على تفسير الشبهة بالشك، و الحال إن معناها لغة المشابهة و المماثل -و إذا اطلق على الشك أنه شبهة فباعتبار أن المشابهة و المماثلة تؤدى إلى الحيرة و الشك - كما جاء تفسيرها بذلك فى الحديث: «و إنما سميت الشبهة شبهة لأنها تشبه الحق»^٦ و عليه فمقصد الحديث التحذير من التفاعل مع

١ . شيخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص ١٧٣.

٢ . المثدر السابق، ج ٢٧، ص ١٦٧.

٣ . المصدر السابق، ج ٢٧، ص ١٦٢.

٤ . المصدر السابق، ج ٢٧، ص ١٥٥.

٥ . المصدر السابق، ج ٢٧، ص ١٥٥.

٦ . المصدر السابق، ج ٢٧، ص ١٦١.

بعض الادعاءات التي تبدو أنها تشابه الحق صورة و شكلاً من دون تدقيق في واقعها، و هو أجنبي عن المقام، أعنى تعيين الوظيفة العملية في مورد الشك في التكليف.

هذا هو المناسب في الجواب، لا ماذكر من أن مورد الشك البدوي ليس من الشبهة بعد التأمين عن احتمال العقاب فيه بقاعدة قبح العقاب بلا بيان، فإنه يرد عليه أن الرواية افترضت أن في ارتكاب الشبهة في حد نفسها احتمال الهلكة و العقاب، أي هي ناظرة إلى تكاليف قد تنجزت في مرحلة أسبق بالعلم الإجمالي و نحوه، لا أن التنجز يتولد بسبب أمرها هي بوجود الوقوف عنده الشبهة، و بذلك تكون أجنبية عن المقام.

٦- رواية جميل عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله: «الأمور ثلاثة أمر تبين لك رشده فاتبعه، و أمر بين لك غيه فاجتنبه، و أمر اختلف فيه فردّه إلى الله عزوجل»^٧. بتقريب أن مورد الشك هو من القسم الثالث، و قد أمرنا فيه بالرد إلى الله سبحانه و عدم ارتكاب الذي هو عبارة أخرى عن الاحتياط.

و يرده

أولاً: أن الرد إلى الله سبحانه يحتمل أنه ليس بمعنى الاحتياط، بل بمعنى الرجوع إلى الكتاب و السنة، و كأنه يراد أنه ما كان متفقاً على غيه أو رشده، عومل على أساس ذلك، و ما كان مختلفاً فيه فلا بد من الرجوع فيه إلى الكتاب و السنة، و لا يجوز التخرّص و الرجم فيه بالغيب، و بهذا يكون الحديث أجنبياً عن المقام. و ثانياً: لو سلمنا أن المراد بالرد إلى الله سبحانه هو الاحتياط، و لكن بعد قيام الأدلة السابقة على البراءة لا تصير موارد الشك مصداقاً للقسم الثالث، بل بل الأول -الذي هو بين الرشد- لقيام الدليل القطعي على الإذن في إرتكابه.

و النتيجة: أن النصوص المذكورة قابلة أجمع للمناقشة، فتبقى أدلة البراءة سالمة عن المعارض.

ثم إنه لو تنزل و سلم بالمعارضة فأدلة البراءة هي المرجحة لما يلي:

١- أن دليل البراءة قرآني، بخلاف ما دل على جوب الاحتياط فإنها من اخبار الآحاد، و في كل تعارض من هذا القبيل يقدم الدليل القرآني لكونه قطعياً.

٢- أن دليل البراءة يختص بالشبهات البدوية دون المقرونة بالعلم الإجمالي -كما سيأتي-، فهو أخص من دليل وجوب الاحتياط الشامل لكليهما، فيقدم بالأخصية.

٣- أنه كلما كان لدينا عام و كان له مخصص، و كان لذلك المخصص معارض، سقط المتعارضان و تعيين الرجوع إلى العام. و في المقام نقول: إن مقتضى عموم دليل الإستصحاب جريان إستصحاب عدم التكليف -بأحد البيانيين

السابقين - و المفروض أن دليل وجوب الإحتياط أخص منه، و دليل البراءة حيث إنه معارض له فيلزم تساقطهما و الرجوع إلى عموم دليل الاستصحاب.

توضیح و ترجمه متن

دردرس قبل بیان کردیم که دو اشکال اساسی به صورت مشترک بر ادله براءت، مطرح شده است. اشکال اول و پاسخ آن را مورد بحث قرار دادیم. اشکال دوم را نیز بیان کردیم و اجمالاً جواب شهید صدر به این اشکال را نیز بیان کردیم. و گفتیم که شهید صدر در رد اشکال دوم، دو مدعا را مطرح کردند به این بیان که؛ اولاً، روایاتی که از آنها برای اثبات احتیاط استفاده شده، توان معارضه با روایات براءت را ندارند. ثانیاً، بر فرض بپذیریم که روایات احتیاط دلالت‌شان تام است، و در نتیجه در تعارض با ادله براءت شرعیه هستند؛ لکن در مقام رفع تعارض باز هم ادله براءت شرعیه مقدم می‌شوند، و جایی برای احتیاط نخواهد بود.

توضیح مدعای اول

برای اثبات این مدعا، لازم است عمده‌ترین روایاتی که از آنها برای وجوب احتیاط استفاده شده، مورد ارزیابی قرار دهیم.

روایت اول، در یک روایت مرسل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که، فرمودند: «مَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ» هر کس که از شبهات بپرهیزد، یقیناً دینش را از آلودگی حفظ کرده است. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۳).

شهید صدر می‌فرماید: از این روایت نمی‌توان وجوب احتیاط را نتیجه گرفت. بلکه نهایت چیزی که از این روایت می‌توان به دست آورد این است که احتیاط کردن نسبت به احتیاط نکردن رجحان و برتری دارد. و بیشتر از این دلالتی ندارد.

روایت دوم، نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام به کمیل فرمود: «أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ» دین تو همانند برادرت می‌باشد، پس تا می‌توانی نسبت به دینت محتاط باش. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷). این روایت نیز دلالت بر وجوب احتیاط نمی‌کند؛ زیرا هر چند در این روایت، حضرت با عبارت «فاحتط» که فعل امر است، دستور به احتیاط کردن داده‌اند، لکن زمانی می‌توان از فعل امر وجوب را به دست آورد، که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد، و در این روایت عبارت «بما شئت - تا می‌توانی»، قرینه است بر اینکه این احتیاط، احتیاط وجوبی نبوده و صرفاً استحبابی است. یعنی از آنجا که مسائل دینی دارای اهمیت هستند، همیشه سزاوار است که انسان نسبت به آنها احتیاط کند؛ نه اینکه احتیاط کردن واجب باشد.

روایت سوم، امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبُهَةِ» پرهیزکارترین مردم، کسانی هستند که از انجام شبهات خودداری می‌کنند. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۶).

از این روایت نیز نمی‌توان وجوب احتیاط را به دست آورد. زیرا اگر چه با ورع ترین مردم بودن، ملازم با این است که انسان احتیاط کند، اما این بدان معنا نیست، که واجب باشد که انسان با ورع ترین افراد باشد، تا در نتیجه احتیاط هم واجب باشد.

روایت چهارم، حمزة بن طیار برخی از سخنان پدرش را در محضر امام صادق علیه السلام بیان می کرد، تا به عبارتی رسید که حضرت به او فرمود: **كُفَّ وَ اسْكُتْ (چیزی نگو و ساکت باش)**، سپس فرمود: **«لَا يَسَعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكُفُّ عَنْهُ وَ التَّشْبُتُ وَ الرَّدُّ إِلَى أُمَّةِ الْهُدَى ...»** در اموری که با آن مواجه میشوید و حکمش را نمیدانید وظیفه‌ای جز بازایستادن و درنگ کردن و ارجاع دادن آن را به ائمه هدی علیهم السلام ندارید... (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۵).

شهید صدر می فرماید: در این روایت اگر چه امام دستور به خودداری و سکوت می دهند، لکن این به خاطر این است که مکلف باید به خود امام مراجعه کرده و تکلیف را از ایشان بگیرد. بنابراین امر به سکوت و خودداری مربوط به زمانی است که برای مکلف امکان مراجعه به امام و کشف حکم شرعی وجود داشته باشد. و حال آنکه شرط اجرای براءت -چنانکه توضیحش بعدا بیان خواهد شد- این است که انسان پس از تحقیق و تفحص از حکم شرعی، به آن دست نیافته باشد. و وقتی حکم شرعی را پیدا نکرد، می تواند براءت جاری نماید.

روایت پنجم، ابی سعید زهری از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: **«الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبُهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ»** توقف و عمل نکردن به شبهات، بهتر از آن است که انسان خودش را در هلاکت بیانازد. (کافی، ج ۱، ص ۵۰).

نحوه استدلال به این روایت برای اثبات براءت چنین است که، بر اساس این روایت در عمل کردن به شبهات هلاکت و گمراهی وجود دارد. (مثلا اگر مایعی را که مکلف شک دارد حرام است یا حرام نیست، بیاشامد، نوعی گمراهی و هلاکت است). و از آنجا که افتادن در هلاکت و گمراهی حرام است، پس باید نسبت به شبهات احتیاط کرده و آنها را مرتکب نشویم.

شهید صدر می فرماید: برای صحت و یا فساد مدعای فوق ما باید بدانیم معنای شبهه چیست؟ اگر مراد از شبهه، شک باشد، مدعای فوق صحیح است. اما اگر مراد از آن شباهت داشتن و شبیه بودن باشد، نمی توان از این روایت وجوب احتیاط را به دست آورد.

از آنجا که بررسی لغوی کلمه شبهه حاکی از آن است که شبهه در لغت و اصطلاح یعنی شباهت داشتن یک چیز به دیگری. و به بیان دقیق تر شباهت داشتن غیر حق به حق، به گونه ای که تشخیص حق برای فرد مشکل باشد. (مانند بسیاری از فرقه ها و ادعاهای باطل در طول حیات بشری)، بنابراین از این روایت نمی توان وجوب احتیاط را اثبات نمود. و لذا اگر گاهی به شک، شبهه گفته می شود از این جهت است علت شک، شباهت داشتن و مماثل بودن دو چیز است. و الا شبهه به معنای شک نیست.

در تأیید این مطلب که مراد از شبهه، همان شباهت حق با باطل است، روایاتی نیز داریم که از جمله آنها می توان به وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام اشاره کرد که فرمودند: **«وَ إِنَّمَا سَمَّيْتُ الشُّبُهَةَ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَائُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى»** شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد. اما نور هدایت کننده دوستان خدا، در شبهات یقین است، و راهنمای آنان مسیر هدایت الهی است، اما دشمنان خدا، دعوت کننده شان در شبهات گمراهی است. (نهج البلاغه، خطبه ۳۹، ص ۸۲)

حاصل آنکه امام علیه السلام در روایت ابی سعید زهری هشدار می دهد که نسبت به هر نوع ادعا و مکتبی، بدون تحقیق و تفحص و صرف شباهت داشتن به حق، تسلیم نشوید، و آن را نپذیرید. اما اینکه وظیفه عملی مکلف در صورت شک در تکلیف چیست، این روایت در صدد بیان آن نیست. پس نمی توان از این روایت وجوب احتیاط را اثبات کرد.

نکته!

در میان اصولیون استعمال شبهه به معنای شک، شایع و متداول است. لذا غالب کسانی که این روایت را مورد توجه قرار داده اند، شبهه را در این روایت نیز به معنای شک دانسته اند. و در نتیجه برای اثبات این مطلب که این روایت مانع اجرای براءت در شبهات حکمیه (شک در تکلیف)، نیست، روش دیگری را انتخاب کرده اند.

مشهور اصولیون معتقدند بر اساس قاعده قبح عقاب بلا بیان، مکلف نسبت به شبهات بدوی (شک بدوی = مثل شک در حرمت استعمال دخانیات)، می تواند براءت جاری نماید، مگر اینکه دلیل دیگری بیانگر وجوب احتیاط باشد. بنابراین اگر بخواهیم مانع اجرای اصالت البرائه در شبهات بدوی شویم، ابتدا باید احتیاط کردن از طرف شارع واجب شود و به تبع آن منجز شدن تکلیف و استحقاق عقوبت بر ترک تکلیف، وضع شود. اما آنچه از این روایت به دست می آید این است که ابتدا بحث از تنجز تکلیف و استحقاق عقاب (هلاکت و گمراهی)، نموده و به تبع آن بحث از لزوم احتیاط مطرح شده است. و این بدان معناست که محل بحث در این روایت آن دسته از شبهاتی است که ابتدا تکلیف در آنها به دلیل دیگری غیر از این روایت منجز شده و سپس احتیاط واجب شده است. (مثل شبهات مقرون به علم اجمالی). پس روایت شامل شبهات بدوی که بر اساس قاعده قبح عقاب بلا بیان می توان در آنها براءت جاری کرد، نمی شود. شهید صدر می فرماید: جوابی که از این روایت بیان کردیم، مناسب تر و صحیح تر از جواب مشهور اصولیون است.

روایت ششم، جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام، و آن حضرت از پدرانیش و از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله نقل می کند، که فرمودند: «الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ غَيْبُهُ فَاجْتَنِبْهُ وَ أَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرْدَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» امور سه دسته هستند؛ صحت و درستی آن واضح و مبرهن است، پس از آن تبعیت کن. فساد و کجی آن روشن و مبرهن است، پس از آن اجتناب کن. درستی و فساد آن براءت معلوم نیست، پس آن را به خدای متعال برگردان. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۲).

نحوه استفاده از این روایت برای اثبات وجوب احتیاط، استدلال به قسمت سوم روایت یعنی «أَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرْدَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» می باشد. به این بیان که منظور از چیزی که محل اختلاف است، شبهات حکمیه می باشد. مکلف نباید شبهات حکمیه را مرتکب شود، بلکه آنها را به خدای متعال بازگرداند. و این یعنی احتیاط.

شهید صدر می فرماید: بر این نوع برداشت از روایت دو اشکال اساسی وارد است؛

اولاً، اینکه منظور از عبارت «فَرْدَةٌ إِلَى اللَّهِ»، وجوب احتیاط با شد، قابل اثبات نیست. زیرا ممکن است مراد وجوب رجوع به کتاب و سنت باشد. یعنی در مواردی که حق و باطل بودن چیزی محل اختلاف است، نباید

مكلف برا ساس ميل و خواست نفسانی عمل نماید، بلکه باید به کتاب خدا و سنت نبوی صلی الله علیه و آله رجوع کند. و حکم آن را از کتاب و سنت نبوی استخراج کند. طبق این معنا، روایت در صدد بحث از احتیاط نخواهد بود.

دوماً، بر فرض بپذیریم منظور از عبارت «فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ» وجوب احتیاط است، لکن معتقدیم متعلق این وجوب، اموری است که نمی دانیم آیا بین الرشد هستند و یا بین الغی. و حال آنکه با توجه به آیات و روایاتی که برای براءة شرعیه اقامه کردیم، یقین داریم که شبهات حکمیّه داخل در امور بین الرشد هستند.

بنابراین وجوب احتیاط شبهات حکمیّه را شامل نمی شود.

حاصل آنکه دلالت هیچ کدام از روایاتی که برای اثبات وجوب احتیاط، اقامه شده است، تام و قابل قبول نیست. بنابراین نمی توانند با ادله براءة شرعیّه تعارضی داشته باشند.

توضیح مدعای دوم

شهید صدر تاکنون مدعی بودند که دلالت روایات احتیاط تام نیست و لذا از آنها نمی توان وجوب احتیاط را به دست آورد. در این فراز ایشان قدری کوتاه آمده و می فرمایند فرض کنیم روایات احتیاط دلالتشان تام است، در این صورت بین روایات احتیاط و روایات براءة تعارض واقع شده و ما باید این تعارض را از بین ببریم. (به عنوان مثال، روایات احتیاط می گوید در مقابل شبهات باید احتیاط کرد و مكلف حق ندارد به شبهات عمل کند. اما روایات براءة می گوید، در مقابل شبهات احتیاط لازم نیست و مكلف می تواند به شبهات عمل کند). در این حالت باید ببینیم که کدام دسته از روایات، از لحاظ سند و دلالت قویتر می باشند، تا مقدم شوند.

شهید صدر می فرماید: به سه دلیل روایات براءة بر روایات احتیاط رجحان دارند، بنابراین لازم است روایات احتیاط را کنار نهاده و به روایات براءة عمل نمود؛

دلیل اول، دلیل براءة، یک دلیل قرآنی است. اما دلیل احتیاط روایت (خبر واحد) است. و هر گاه میان یک روایت و یک آیه قرآن تعارض واقع شود، روایت از حجیت ساقط شده و وظیفه مكلف عمل به آیه قرآن خواهد بود.

دلیل دوم، در بررسی روایات براءة و روایات احتیاط، روایات احتیاط عام هستند، زیرا هم شامل شک بدوی و هم شامل علم اجمالی می شوند. و روایات براءة، خاص می باشند، زیرا صرفاً شامل شک بدوی می شوند. و از آنجا که همواره دلیل خاص دلالتش از دلالت دلیل عام، قویتر است. بنابراین لازم است در مقام تعارض دلالت دلیل خاص (یعنی روایات براءة)، مقدم شود. بنابراین روایات براءة موجب تخصیص روایات احتیاط شده و مطلب چنین خواهد شد: احتیاط واجب است، مگر در جایی که شک از انسان به تکلیف، شک بدوی (شبهه حکمیّه) باشد.

دلیل سوم، هر گاه با یک دلیل عام (همانند استصحاب عدم تکلیف که هم در شبهات حکمیّه و هم در شبهات موضوعیه جاری می شود)، دلیل خاص (روایات باب احتیاط، در موارد شبهات حکمیّه دستور به احتیاط می دهند) تعارض نماید، در حالی که این دلیل خاص خودش با دلیل خاص دیگر (روایات براءة که در موارد شبهات حکمیّه، احتیاط کردن را لازم و ضروری نمی دانند) تعارض داشته باشد، هر دو دلیل خاص تساقط کرده و به دلیل عام رجوع می شود. زیرا دلیل براءة (آیات و روایات)، و دلیل احتیاط (روایات)، هیچ

کدام بر دیگری برتری ندارد، بنابراین هر دو دلیل از حجیت ساقط می شوند. و در نتیجه وظیفه این است که ما به اصل عملی (دلیل عام که همان استصحاب عدم تکلیف است)، رجوع کنیم. و با توجه به اینکه در میان ادله ای که برای براءت شرعی اقامه شد، ما به استصحاب که یک اصل است، استدلال نمودیم، بنابراین در این حالت به استصحاب عدم تکلیف رجوع کرده و باز هم براءت را نتیجه می گیریم.